

تاریخچه محلات تهران

● قدیمی‌ترین سند موجود نشان می‌دهد که تهران از سده سوم هجری قمری وجود داشته است. ابوسعد سمعانی در کتاب خود از شخصی به نام ابوعبدالله محمدابن‌حامد تهرانی رازی نام می‌برد که اهل تهران ری بوده و در سال ۲۶۱ هجری قمری (برابر با ۸۷۴ میلادی) درگذشته است. اما تهران از سال ۱۲۰۰ هجری قمری برای نخستین‌بار توسط آغا محمدخان قاجار به‌عنوان پایتخت ایران انتخاب شد. سیاحانی که در زمان قدیم به تهران آمده‌اند در سفرنامه‌های خود تصریح کرده‌اند که وقتی از دروازه شمیران وارد شهر می‌شدند پس از عبور از زمین‌های بایر مدت زیادی از میان باغ‌های مختلف مخصوصا باغ‌های انار و پسته گذشته تا به مرکز جمعیت می‌رسیدند. چنارهای سبز و بلند هر سیاح و توریستی را جذب خود می‌کرد و اغلب آنان از تنومندی، بزرگی و سرسبزی این درختان در خاطرات و سفرنامه‌هایشان نوشته‌اند و گاهی تهران را شهر چنارهای بلند و باغ‌های پسته و انار نامیده‌اند. بنا بر نوشته تاریخ‌نویسان و پژوهشگران تهران در گذشته از قریه‌های ری بوده و ری که در تقاطع محورهای قم، خراسان، مازندران، قزوین،گیلان و ساوه واقع شده به‌سبب مرکزیت مهم سیاسی، بازرگانی، اداری و مذهبی خود از قدیم مورد نظر بوده و دشمنان همواره به این مرکز سوق‌الجیشی نظر داشتند. مردم تهران خانه‌های خود را در زیرزمین می‌ساختند، گویا این رسم در روستاهای پیرامون ری رواج داشته و منحصر به قریه تهران نمی‌شده است. این امر به دو دلیل موجه به نظر می‌رسد، نخست گرمای شدید منطقه در فصل تابستان که کلاویخو سیاح سده هشتم به آن اشاره دارد؛ دوم دفاع در برابر دشمن خارجی که از نوشته یاقوت حموی برمی‌آید: «خانه‌ها را در زیرزمین می‌ساخته‌اند و راه‌های عبور درهایی که به خانه‌ها می‌رسد در نهایت تاریکی و صعوبت است. این کار را برای جلوگیری از تهاجم شبانه و غارت عساکر می‌کنند». یاقوت حموی اولین مورخی است که در «معجم‌البلدان» درباره زندگی اجتماعی مردم تهران و آداب و اخلاق آنها نکات شگفت‌انگیزی نقل کرده است. به نوشته او این لفظ عجمی است و عجم آن را با تایی منقوط تلفظ می‌نمایند زیرا طای مؤلف در لغت عجم نیست». در دوران معاصر نیز بسیاری از مورخان ایرانی و سیاحان شرقی و غربی درباره جغرافیای تاریخی تهران آثاری نوشته‌اند. مهم‌ترین کتاب در این زمینه متعلق به جعفر شهری، نویسنده پژوهشگر تاریخ تهران است. شهری در دو مجموعه «طهران قدیم» (پنج جلد) و «تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم» (شش جلد)، حال‌وهوای تاریخی تهران را با جزئیاتش بیان می‌کند. در کتاب دیگری با عنوان «کوچه‌پس‌کوچه‌های طهران» که به قلم همایون عبدالرحیمی و به همت انتشارات بدرفه جاویدان منتشر شده، محلات و اماکن تهران به تفکیک و با جزئیات دقیق معرفی شده است. موضوعی که نویسنده در این کتاب مصور بر آن تأکید دارد تاریخچه محلات تهران و وجه خیابان‌ها، کوچه‌ها، اماکن عمومی، اماکن مذهبی … است و آنچه در این مناطق و محلات اتفاق افتاده است. روند نوگرایی در ایران که از اواخر دوره ناصرالدین‌شاه و بعد از آن در زمان مشروطه آغاز شده بود در دوره رضاشاه به‌تدریج تحقق یافت و الگوبرداری راه رشد و توسعه شناخته شد. دولت برای نوگرایی دستکته‌های خود را بهبود بخشید و وزارتخانه‌ها و سازمان‌های عمومی و ارتش تجدید سازمان شدند. مرحله اول صنعتی‌شدن ایران در این دوره آغاز شد. کارخانه سیمان، بلورسازی، چیت‌سازی، اسلحه‌سازی، هواپیماسازی و کارخانه دخانیات در بیرون تهران ساخته شد. ایستگاه راه‌آهن در سال ۱۳۱۳ افتتاح شد. فرودگاه دوشان‌تپه و قلعه‌مرغی در زمان محمدرضا شاه احداث شد. کارخانه برق تهران و مرکز تلفن خودکار گزید. در سال ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ هجری شمسی به بهره‌برداری رسید. در بین سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۸ مؤسسات جدید آموزشی بزرگ مانند دانشگاه تهران، کالج آمریکایی و دانشسرای عالی ساخته شدند و بیمارستان‌های شماره ۱ و ۲ ارتش و بیمارستان هرازتختخوابی و بیمارستان فیروزآبادی احداث شد. ورزشگاه امجدیه، موزه ایران باستان، کتابخانه ملی نیز در همین سال‌ها تأسیس شد. کارخانه سیمان، بلورسازی، تعدادی سیمان، کافه، هتل و رستوران پدید آمد و به علت ورود اتومبیل و اتوبوس خیابان‌های سنگفرش آسفالت شدند و ساختمان‌های جدید با معماری نوین غربی چهره تهران را دگرگون کردند و تهران به شکل یک شهر جدید درآمد. همیای گسترش شهر تهران که با تخریب دروازه‌ها و پیکردن خندق‌ها و برداشتن سایر آثار و برج و باروهای قدیم همراه بود تهران به‌تدریج هویت گذشته خود را از دست داد و در مسیر تازه‌اش پیش رفت. به زودی دروازه‌ها خراب شدند و به دنبال آن دیوار و سردر ارگ سلطنتی، علاوه بر اینها عمارت خواجه‌ا ناصرالدین شاه به وزارت مالیه، پارک اتابک به سفارت شوروی، پارک ضل‌السلطن به وزارت معارف و عمارت امیریه گامران میرزا به دانشگاه افسری تبدیل شد. بعد از گذشت سال‌ها بسیاری از محلات و خیابان‌های تهران از بین رفته‌اند یا تغییر شکل دادند که شناخت آنها نیاز به رجوع به آثار، اسناد و تصاویر تاریخی دارد که در کتاب پیش‌رو تلاش شده مجموعه این تصاویر و اطلاعات جمع‌آوری شود.

کوچه‌پس‌کوچه‌های طهران
همایون عبدالرحیمی
ناشر: جاویدان و بدرقه جاویدان
قیمت: ۹۰۰۰۰ تومان

● قدیمی‌ترین سند موجود نشان می‌دهد که تهران از سده سوم هجری قمری وجود داشته است. ابوسعد سمعانی در کتاب خود از شخصی به نام ابوعبدالله محمدابن‌حامد تهرانی رازی نام می‌برد که اهل تهران ری بوده و در سال ۲۶۱ هجری قمری (برابر با ۸۷۴ میلادی) درگذشته است. اما تهران از سال ۱۲۰۰ هجری قمری برای نخستین‌بار توسط آغا محمدخان قاجار به‌عنوان پایتخت ایران انتخاب شد. سیاحانی که در زمان قدیم به تهران آمده‌اند در سفرنامه‌های خود تصریح کرده‌اند که وقتی از دروازه شمیران وارد شهر می‌شدند پس از عبور از زمین‌های بایر مدت زیادی از میان باغ‌های مختلف مخصوصا باغ‌های انار و پسته گذشته تا به مرکز جمعیت می‌رسیدند. چنارهای سبز و بلند هر سیاح و توریستی را جذب خود می‌کرد و اغلب آنان از تنومندی، بزرگی و سرسبزی این درختان در خاطرات و سفرنامه‌هایشان نوشته‌اند و گاهی تهران را شهر چنارهای بلند و باغ‌های پسته و انار نامیده‌اند. بنا بر نوشته تاریخ‌نویسان و پژوهشگران تهران در گذشته از قریه‌های ری بوده و ری که در تقاطع محورهای قم، خراسان، مازندران، قزوین،گیلان و ساوه واقع شده به‌سبب مرکزیت مهم سیاسی، بازرگانی، اداری و مذهبی خود از قدیم مورد نظر بوده و دشمنان همواره به این مرکز سوق‌الجیشی نظر داشتند. مردم تهران خانه‌های خود را در زیرزمین می‌ساختند، گویا این رسم در روستاهای پیرامون ری رواج داشته و منحصر به قریه تهران نمی‌شده است. این امر به دو دلیل موجه به نظر می‌رسد، نخست گرمای شدید منطقه در فصل تابستان که کلاویخو سیاح سده هشتم به آن اشاره دارد؛ دوم دفاع در برابر دشمن خارجی که از نوشته یاقوت حموی برمی‌آید: «خانه‌ها را در زیرزمین می‌ساخته‌اند و راه‌های عبور درهایی که به خانه‌ها می‌رسد در نهایت تاریکی و صعوبت است. این کار را برای جلوگیری از تهاجم شبانه و غارت عساکر می‌کنند». یاقوت حموی اولین مورخی است که در «معجم‌البلدان» درباره زندگی اجتماعی مردم تهران و آداب و اخلاق آنها نکات شگفت‌انگیزی نقل کرده است. به نوشته او این لفظ عجمی است و عجم آن را با تایی منقوط تلفظ می‌نمایند زیرا طای مؤلف در لغت عجم نیست». در دوران معاصر نیز بسیاری از مورخان ایرانی و سیاحان شرقی و غربی درباره جغرافیای تاریخی تهران آثاری نوشته‌اند. مهم‌ترین کتاب در این زمینه متعلق به جعفر شهری، نویسنده پژوهشگر تاریخ تهران است. شهری در دو مجموعه «طهران قدیم» (پنج جلد) و «تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم» (شش جلد)، حال‌وهوای تاریخی تهران را با جزئیاتش بیان می‌کند. در کتاب دیگری با عنوان «کوچه‌پس‌کوچه‌های طهران» که به قلم همایون عبدالرحیمی و به همت انتشارات بدرفه جاویدان منتشر شده، محلات و اماکن تهران به تفکیک و با جزئیات دقیق معرفی شده است. موضوعی که نویسنده در این کتاب مصور بر آن تأکید دارد تاریخچه محلات تهران و وجه خیابان‌ها، کوچه‌ها، اماکن عمومی، اماکن مذهبی … است و آنچه در این مناطق و محلات اتفاق افتاده است. روند نوگرایی در ایران که از اواخر دوره ناصرالدین‌شاه و بعد از آن در زمان مشروطه آغاز شده بود در دوره رضاشاه به‌تدریج تحقق یافت و الگوبرداری راه رشد و توسعه شناخته شد. دولت برای نوگرایی دستکته‌های خود را بهبود بخشید و وزارتخانه‌ها و سازمان‌های عمومی و ارتش تجدید سازمان شدند. مرحله اول صنعتی‌شدن ایران در این دوره آغاز شد. کارخانه سیمان، بلورسازی، چیت‌سازی، اسلحه‌سازی، هواپیماسازی و کارخانه دخانیات در بیرون تهران ساخته شد. ایستگاه راه‌آهن در سال ۱۳۱۳ افتتاح شد. فرودگاه دوشان‌تپه و قلعه‌مرغی در زمان محمدرضا شاه احداث شد. کارخانه برق تهران و مرکز تلفن خودکار گزید. در سال ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ هجری شمسی به بهره‌برداری رسید. در بین سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۸ مؤسسات جدید آموزشی بزرگ مانند دانشگاه تهران، کالج آمریکایی و دانشسرای عالی ساخته شدند و بیمارستان‌های شماره ۱ و ۲ ارتش و بیمارستان هرازتختخوابی و بیمارستان فیروزآبادی احداث شد. ورزشگاه امجدیه، موزه ایران باستان، کتابخانه ملی نیز در همین سال‌ها تأسیس شد. کارخانه سیمان، بلورسازی، تعدادی سیمان، کافه، هتل و رستوران پدید آمد و به علت ورود اتومبیل و اتوبوس خیابان‌های سنگفرش آسفالت شدند و ساختمان‌های جدید با معماری نوین غربی چهره تهران را دگرگون کردند و تهران به شکل یک شهر جدید درآمد. همیای گسترش شهر تهران که با تخریب دروازه‌ها و پیکردن خندق‌ها و برداشتن سایر آثار و برج و باروهای قدیم همراه بود تهران به‌تدریج هویت گذشته خود را از دست داد و در مسیر تازه‌اش پیش رفت. به زودی دروازه‌ها خراب شدند و به دنبال آن دیوار و سردر ارگ سلطنتی، علاوه بر اینها عمارت خواجه‌ا ناصرالدین شاه به وزارت مالیه، پارک اتابک به سفارت شوروی، پارک ضل‌السلطن به وزارت معارف و عمارت امیریه گامران میرزا به دانشگاه افسری تبدیل شد. بعد از گذشت سال‌ها بسیاری از محلات و خیابان‌های تهران از بین رفته‌اند یا تغییر شکل دادند که شناخت آنها نیاز به رجوع به آثار، اسناد و تصاویر تاریخی دارد که در کتاب پیش‌رو تلاش شده مجموعه این تصاویر و اطلاعات جمع‌آوری شود.

زندگی‌نامه‌ها و خاطرات دولتمردان و فعالان سیاسی و اجتماعی و به‌ویژه زندانیان سیاسی، در هر زمان همواره محل توجه و اعتنای جامعه فرهنگی و در مرحله‌ی نیز مرجع مردم در تعیین صلاحیت دولت‌ها و اتخاذ نحوه رفتار در برابر آنها بوده است. در ایران ما به‌ویژه پس از انقلاب و سقوط رژیم پهلوی گزارش‌نویسی از آنچه در مراکز به اصطلاح قضائی و زندان‌های رژیم جریان داشت و توحشی که بی‌پروا و دم‌افزون، تصاعد می‌گرفت و شکنجه‌های روزبه‌روز وحشیانه‌تری که علیه مخالفان و زندانیان سیاسی به کار می‌رفت، نقشی بسیار ارزنده در افشای سلطنت پهلوی و ساختارهای ارتجاعی و استبدادی آن رژیم و نقش اساسی شاهان پهلوی و اتباعشان در هیئت حاکمه و طبقه حاکمه ایران را بناویدی برگشت‌ناپذیر مشروطیت داشته و قدرت مبارزه با قهقrary سیاسی را در ایران افزایش دادند. یکی از آخرین گزارش‌ها از این دست، زندگینامه و خاطرات دوست شریف و بزرگوارم عارف پاینده است – ما البته همیشه او را علی پاینده می‌خواندیم- به نام «آنچه بر من گذشت» که در آبان‌ماه سال جاری با ویراستاری آقای محمدحسین خسروپناه و ازسوی نشر اختران به بازار آمد.

زندگی‌ایرانیان ساکن شوروی

این کتاب صمیمی با اشاره شورانگیز و صمیمانه به نام مردی آغاز می‌شود که عظمتش و تأثیرات عظیم او بر یکی از سنکین‌ترین ادوار مبارزاتی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ قرن حاضر ایران، تحت‌الشعاع نام رفیق بزرگ و خواهرزاده بزرگ‌تر از خودش، زنده‌یاد بیژن جزنی فروغ کمتری یافته است: مشعوف کلانتری که بیشتر با نام دومش یعنی سعید کلانتری شناخته می‌شد. علی پاینده با اتحاف زندگی‌نامه خود به آن شجاعت متین که تجسم این هر دو صفت بود، حقی را ادا کرد که دیگران به فراورش کرده‌اند یا دور انداخته‌اند و بیرون از مصلحت‌های خود می‌بینند. آغاز خاطرات پاینده یادآور لحظاتی از زندگی ایرانیان ساکن شوروی است و به‌ویژه اشاره دارد به تصمیم آن دولت درباره اختیار ایرانیان آن کشور در کسب تابعیت دولت شوروی و بازگشت به ایران. اغلب گزارش‌هایی که سا امروز درآین‌ها به‌دست داده شده، این لحظات را در وجهیه‌های متورم‌شان چنان با تلخی ارائه کرده‌اند که گویی دولت شوروی این مردم را که بی‌پناه مانده بودند، همچون طعمه‌های آماده برای تصرف اموال و نقدینگی‌هایشان می‌نگریسته و همگی را لغت و عریان به ایران انتقال داده است، اما علی پاینده به نقل از والدین خود و دیگر بستگانش که از قلمرو شوروی به ایران بازگشته بودند، تصویر دیگری از این واقعه به‌دست می‌دهد و بدین‌ترتیب آشکار می‌شود که تنها گروه معدودی از ایرانیان که به اختطاری چندگانه دولت شوروی از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۹ توجهی نکرده بودند، با سختگیری و شدت عمل محسوس دولت شوروی ناگزیر از ترک قلمرو آن دولت شدند (ص ۱۷ – ۱۹).

پاینده در ادامه به احترام بخشش قابل توجهی از افکار عمومی فعال جامعه ایران و یا در حقیقت تهران نسبت به میرجعفر پیشه‌وری صدر فرقه دموکرات ادراچیان ایران اشاره می‌کند که این مطلب را مانعی در راه ابراز احساسات خصمانه و زنده مخالفان نسبت به او می‌داند اما به قول او همانان برای پریدن از این مانع چاره دیگری اندیشیدند و تمساق‌فاز نوین نیز در کار است و آن عبارت بود از تحقیر و انتقاد غلام یحیی دانشیان، همکار سرشناس پیشه‌وری، مترجمان دولتی و طرفداران دربار و امپریالیسم بریتانیا و آمریکا، خاستگاه اجتماعی غلام یحیی را که ریشه در طبقات رنجبر و محروم داشت، دستاویز هجو و تحقیر او قرار می‌دادند و به‌ویژه در آن دسته حرکات خیابانی که عمده نیروهایش از ارادل و اوپاش –به قول معروف داش‌مشدی‌ها و شاپوخمحلی‌ها- بودند، این هجویات و دست‌سخرها شدت و قوت بیشتری می‌گرفت و به‌سرعت متوجه همه ایرانیان ترک و ترک‌زبان می‌شد. طبقه حاکمه ایران کمترین نگرانی‌هایی از این بابت نداشت و به همین سبب نیز مانع عملیات آنان نمی‌شد، اما این حرکات ارتجاعی موجب واکنش‌های متقابل سخت و خشن ترکان می‌شد و هربار که ارادل و اوپاش یادشده از میدان بهارستان به حوالی چهارراه‌های لاله‌زار و نادری می‌رسیدند، درگیری‌های شدیدی میان کاسبکاران ترک آن محدوده با این گروه لمپن‌ها پیش می‌آمد. دامنه این‌س حرکات و به‌ویژه اصرار لمپن‌های یادشده که اغلب از جانب دربار و حزب عدالت سیددین امامی و حزب اراده ملی سید ضیاءالدین طباطبایی بسج می‌شدند به تکرار توهین‌های زننده علیه هموطنان ترک، عواقب زیان‌بار و مخربی داشت که بدترین آنها تشکیل و تقویت تقار و خصومت‌های قومی میان ترکان و غیرترکان بود. نیروها و احزاب ملی در آن زمان متوجه مخافت چنین پدیده‌ای نشده بودند و کوششی برای فرونشاندن این فتنه‌های ری نمی‌کردند اما به قول علی پاینده «... یکی از کارهای مثبتی که حزب توده در آن مقطع کرد، جلوی این دعوای خطرناک را گرفت. به سران هر دو طرف اخطار داد، وقتی توجهی نکردن، اعضای سازمان جوانان حزب را برای مقابله با آنها به خیابان فرستاد. روزهایی که دسته داش‌مشدی‌ها راه می‌افتاد و به اصلاح دعوی ترک و فارس می‌شد، اعضای سازمان جوانان می‌آمدند و هر دو طرف را کتک می‌زدند.

پاینده در ادامه به احترام بخشش قابل توجهی از افکار عمومی فعال جامعه ایران و یا در حقیقت تهران نسبت به میرجعفر پیشه‌وری صدر فرقه دموکرات ادراچیان ایران اشاره می‌کند که این مطلب را مانعی در راه ابراز احساسات خصمانه و زنده مخالفان نسبت به او می‌داند اما به قول او همانان برای پریدن از این مانع چاره دیگری اندیشیدند و تمساق‌فاز نوین نیز در کار است و آن عبارت بود از تحقیر و انتقاد غلام یحیی دانشیان، همکار سرشناس پیشه‌وری، مترجمان دولتی و طرفداران دربار و امپریالیسم بریتانیا و آمریکا، خاستگاه اجتماعی غلام یحیی را که ریشه در طبقات رنجبر و محروم داشت، دستاویز هجو و تحقیر او قرار می‌دادند و به‌ویژه در آن دسته حرکات خیابانی که عمده نیروهایش از ارادل و اوپاش –به قول معروف داش‌مشدی‌ها و شاپوخمحلی‌ها- بودند، این هجویات و دست‌سخرها شدت و قوت بیشتری می‌گرفت و به‌سرعت متوجه همه ایرانیان ترک و ترک‌زبان می‌شد. طبقه حاکمه ایران کمترین نگرانی‌هایی از این بابت نداشت و به همین سبب نیز مانع عملیات آنان نمی‌شد، اما این حرکات ارتجاعی موجب واکنش‌های متقابل سخت و خشن ترکان می‌شد و هربار که ارادل و اوپاش یادشده از میدان بهارستان به حوالی چهارراه‌های لاله‌زار و نادری می‌رسیدند، درگیری‌های شدیدی میان کاسبکاران ترک آن محدوده با این گروه لمپن‌ها پیش می‌آمد. دامنه این‌س حرکات و به‌ویژه اصرار لمپن‌های یادشده که اغلب از جانب دربار و حزب عدالت سیددین امامی و حزب اراده ملی سید ضیاءالدین طباطبایی بسج می‌شدند به تکرار توهین‌های زننده علیه هموطنان ترک، عواقب زیان‌بار و مخربی داشت که بدترین آنها تشکیل و تقویت تقار و خصومت‌های قومی میان ترکان و غیرترکان بود. نیروها و احزاب ملی در آن زمان متوجه مخافت چنین پدیده‌ای نشده بودند و کوششی برای فرونشاندن این فتنه‌های ری نمی‌کردند اما به قول علی پاینده «... یکی از کارهای مثبتی که حزب توده در آن مقطع کرد، جلوی این دعوای خطرناک را گرفت. به سران هر دو طرف اخطار داد، وقتی توجهی نکردن، اعضای سازمان جوانان حزب را برای مقابله با آنها به خیابان فرستاد. روزهایی که دسته داش‌مشدی‌ها راه می‌افتاد و به اصلاح دعوی ترک و فارس می‌شد، اعضای سازمان جوانان می‌آمدند و هر دو طرف را کتک می‌زدند.

پاینده در همین فصل به تحول دیگری اشاره می‌کند که با وجود ارزش‌های فراوان خود، بیشتر یک استناست و به‌ندرت صورت می‌گرفته است. به نوشته او، داریوش فروهر که از پیامدهای انتشار اسامی آنان توسط خنجی و حجازی آگاه و نگران شده بود، به همه آنان پیشنهاد کرد که با حفظ آرا و عقاید خود به حزب ملت ایران بپیوندند تا از پیگردهای ویژه ساواک در امان بمانند.

پاینده سپس به واقعه‌ای اشاره می‌کند که حاکی از درایت و هوشمندی برخی فعالان سیاسی آن روزگار و صبر و شکیبایی همانان در موضع‌گیری علیه برخی تحولات نامالوف و ناروشن زمانه است. سازمان دانش‌آموزان دو، سه روز بعد از تعیین دکتر امینی به صدارت ۱۶- اردیبهشت ۱۳۴۰- اعلامیه‌ای علیه دکتر امینی منتشر کرد و او را معلوم‌الحال و عاقد

تاریخ

انتشار کتابی جدید از خاطره‌نگاری‌های زندان: «آنچه بر من گذشت» اثر عارف (علی) پاینده

شاهد صادق و راوی صمیمی

علی پورصفر (کامران)



اقدام حزب توده مؤثر بود و در ضمن به‌تدریج مسائل جدی‌تری جای آن تقابیل را گرفت و این ماجرا تمام شد» (ص ۳۱).

سازمان دانش‌آموزان

عارف در جوانی، منتقد حزب توده شد اما همان‌گونه که خود تذکر داده در طول ۵۰ سال بعد، از آن احساسات اولیه فاصله گرفت و به استدلال نزدیک‌تر شده است (ص ۳۲ – ۳۴) و نتیجه این تحول همان‌گونه که زندگی پاینده نشان داده است، چیزی نبود جز رعایت انصاف و عدالت در اتخاذ هر موضعی، له یا علیه هر فرد و گروه و حزبی. بسیاری از دوستان او از کسانی بودند و هستند که پاینده نسبت‌به تعلقات سیاسی‌شان انتقاد داشته است.

در خاطرات پاینده از تشکلی نام برده شده که اغلب مراجع تاریخ ایران بعد از کودتا شاید همه‌شان درباره آن خاموش‌اند. تشکلی به‌نام «سازمان دانش‌آموزان» که مستقل بود و به‌دست جوانانی ایجاد شد که بعضا در سال‌های بعد نقشی اساسی در یکی از ادوار مبارزات ضداستبدادی و ضدامپریالیستی ایران ایفا کردند. جوانانی همچون مشعوف کلانتری و علی‌اکبر صفاپی‌فراهانی و عزیز سمری و احمد جلیل‌افشار، او در همین فصل از برخی مبارزان گمنام ایران نام برده که شایسته است بعدها با تفصیل بیشتری درباره آنان نوشته شود: پرویز اشجعی و عظیم رهین.

اهمیت سازمان دانش‌آموزان تنها در این نیست که برای آینده، جریانی را میسر کرده و همچنین برخی رهبران آن جریان را تربیت و هدایت کرده است، زیرا خود آن نیز در گسترش پایه‌های اجتماعی جبهه ملی دوم و احیای نام زنده‌یاد دکتر محمد مصدق و تقویت گرایش به چپ در آن جبهه مؤثر بوده است. حضور این تشکل از سوی دیگر، ماهیت ارتجاعی برخی گرایش‌های درونی جبهه ملی دوم و خصومت لجام‌گسیخته برخی رهبران آن را به سوسیالیسم و سوسیالیست‌ها آشکار کرد و برخی از آنان را نظیر خنجی و حجازی و سلاطیان به روی صحنه کشانید (ص ۵۰ – ۵۵).

سازمان دانش‌آموزان پس از انتشار اعلامیه رهبران یادشده جبهه ملی دوم درباره اخراجشان از جبهه، به واسطه دکتر غلامحسین مصدق نامه‌ای برای دکتر مصدق ارسال داشتند و از تنگ‌نظری‌های جریان راست جبهه ملی دوم، شکوه و گلایه کردند و آن مرحوم نیز نامه‌ای با این مضمون برای رهبران جبهه ملی فرستاد که «...اینها (جریانات چپ و دگراندیش) فرزندان پاک این ملت و مملکت هستند و کسی حق ندارد با آنها چنین برخوردهایی بکند. آنها را باید به جبهه ملی برگردانید» (ص ۵۵)، اما با وجود چنین توصیه روشنی دست‌راستی‌های رهبری جبهه بازگردانیدن آنان را منوط به ترک نظرات و عقایدشان کردند. معترضان نیز چنین شرطی را نپذیرفتند و از ادامه همکاری با جبهه ملی منصرف شدند.

پیامدهای این رفتار دست‌راستی‌های جبهه ملی نیز آشکار بود: آگاهی ساواک از یک گروه قدرتمند چپ اعم از منتقدان و طرفداران حزب توده ایران که آماده همکاری با جبهه ملی دوم بوده است و این خدمتی بود که دست‌راستی‌های جبهه ملی به ساواک و دربار پهلوی کردند.

پاینده در همین فصل به تحول دیگری اشاره می‌کند که با وجود ارزش‌های فراوان خود، بیشتر یک استناست و به‌ندرت صورت می‌گرفته است. به نوشته او، داریوش فروهر که از پیامدهای انتشار اسامی آنان توسط خنجی و حجازی آگاه و نگران شده بود، به همه آنان پیشنهاد کرد که با حفظ آرا و عقاید خود به حزب ملت ایران بپیوندند تا از پیگردهای ویژه ساواک در امان بمانند.

پاینده سپس به واقعه‌ای اشاره می‌کند که حاکی از درایت و هوشمندی برخی فعالان سیاسی آن روزگار و صبر و شکیبایی همانان در موضع‌گیری علیه برخی تحولات نامالوف و ناروشن زمانه است. سازمان دانش‌آموزان دو، سه روز بعد از تعیین دکتر امینی به صدارت ۱۶- اردیبهشت ۱۳۴۰- اعلامیه‌ای علیه دکتر امینی منتشر کرد و او را معلوم‌الحال و عاقد

زندگی‌نامه‌ها و خاطرات دولتمردان و فعالان سیاسی و اجتماعی و به‌ویژه زندانیان سیاسی، در هر زمان همواره محل توجه و اعتنای جامعه فرهنگی و در مرحله‌ی نیز مرجع مردم در تعیین صلاحیت دولت‌ها و اتخاذ نحوه رفتار در برابر آنها بوده است. در ایران ما به‌ویژه پس از انقلاب و سقوط رژیم پهلوی گزارش‌نویسی از آنچه در مراکز به اصطلاح قضائی و زندان‌های رژیم جریان داشت و توحشی که بی‌پروا و دم‌افزون، تصاعد می‌گرفت و شکنجه‌های روزبه‌روز وحشیانه‌تری که علیه مخالفان و زندانیان سیاسی به کار می‌رفت، نقشی بسیار ارزنده در افشای سلطنت پهلوی و ساختارهای ارتجاعی و استبدادی آن رژیم و نقش اساسی شاهان پهلوی و اتباعشان در هیئت حاکمه و طبقه حاکمه ایران را بناویدی برگشت‌ناپذیر مشروطیت داشته و قدرت مبارزه با قهقrary سیاسی را در ایران افزایش دادند. یکی از آخرین گزارش‌ها از این دست، زندگینامه و خاطرات دوست شریف و بزرگوارم عارف پاینده است – ما البته همیشه او را علی پاینده می‌خواندیم- به نام «آنچه بر من گذشت» که در آبان‌ماه سال جاری با ویراستاری آقای محمدحسین خسروپناه و ازسوی نشر اختران به بازار آمد.

چون همه کسانی که آن سال‌ها را تجربه کرده بودند، می‌دانند که اولین ملی‌کشان، این اصطلاح را نخست به طنز و برای تفکیک دوران حبس پیشین از دوران حبس کنونی باب کرده بودند؛ یعنی اینکه حبس قبلی را از بابت جرائم انتسابی گذراندم و مدت حبس کنونی را از برای ملت می‌گذرانیم. صدای این اصطلاح به زندان قنچه در نیز رسید و بسیاری از مبارزان سیاسی که در آستانه اتمام مدت محکومیتشان بودند، خود را آماده می‌کردند تا دوران ملی‌کشی را آغاز کنند.

دوران ملی‌کشی از پایان تعطیلات نوروز ۱۳۵۴ تا اواخر سال ۱۳۵۶ ادامه داشت، اما از زمستان سال ۱۳۵۵ و بعد از آغاز ریاست‌جمهوری جیمی کارتر در آمریکا و کاهش سخنگیری‌های رژیم علیه مخالفان، مفهوم «جیمی‌کراسی» نیز به این دوران افزوده شد و تا پایان عمر سلطنت برقرار بود. در اردیبهشت سال ۱۳۵۶ زندانیان ملی‌کش را به کمته مشترک منتقل کردند و سپس به زندان قصر بردن اما ۲۰ نفر از این زندانیان را که علی پاینده نیز از آنان بود، در همان روزهای اقامت در کمته‌ه از بقیه جدا کردند و در سلول‌های دیگر جای دادند و همینان بودند که با نمایندگان صلیب سرخ ملاقات و گفت‌وگو کرده و آنان را از وضع زندان‌ها و رفتار با زندانیان و انواع شکنجه‌ها و اعدام‌ها و ترورهای دولتی و قتل زندانیان در زیر شکنجه و اعدام غیرقانونی زندانیان محکوم به حبس – به‌ویژه داستان قتل ۹ زندانی در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴- و انتقال گروه بزرگ‌تر زندانیان ملی‌کش به زندان قصر آگاه کردند و همین آگاهانیدن‌ها بود که روند رهایی باقی‌مانده زندانیان ملی‌کش را سرعت بخشید.

آزادی

صبح روز رز بعد از گفت‌وگوهای گروه ۲۰ نفره با هیئت صلیب سرخ، نخست فرخ نگه‌دار و ساعاتی بعد علی پاینده را برای ملاقات با دکتر جوان از گروه کبوترهای بازجویان ساواک، احضار کردند و جوان با اعتراض به پاینده می‌گوید که چرا به صلیب سرخی‌ها دروغ گفتید و ما را به قتل ۹ زندانی متهم کردید، درحالی‌که آنها در حین فرار کشته شدند. پاینده نیز با اشاره به پروتکل‌های نگه‌داری و ایاب و ذهاب زندانیان و رعایت انواع مراقبت‌ها حتی نسبت‌به زندانیان بیمار و ناتوان که خود نیز در سال ۱۳۵۰ ازجمله چنین بیمارانی بود، در مخالفت با او می‌گوید که شاید شما بتوانید با شگردهای خود، ناآگاهان غیرسیاسی را قانع کنید اما من و امثال من نمی‌توانید فریب دهید. ما نمی‌توانیم باور کنیم که آنان را برخلاف پروتکل‌های خودتان چنان جابه‌جا می‌کردید که بتوانند به‌راحتی به فکر فرار بيفتند. دکتر جوان که توضیحی نداشت، در پاسخ به او می‌گوید که البته ما از کسی وحشت نداریم. می‌دانیم که برحق هستیم و می‌دانیم که شماها اشتباه می‌کنید. ملت با ماست. درهرحال پاینده اعتنایی به اظهارات جوان نمی‌کند و گویا زمان آزادی زندانیان ملی‌کش می‌شود و او نیز اطمینان می‌دهد که همه آنان تا پیش از پایان سال آزاد خواهند شد.

خوب به خاطر دارم که نمایندگان صلیب سرخ در یکی از روزهای آخر اقامت در زندان قصر با اسامی باقیمانده ملی‌کشان در زندان شماره ۳ سابق (حیات سه‌گوش) حضور یافتند که ما را ملاقات کنند. پس از دقایقی به خواست آنان اسامی ما را یکایک با بلندگو صدا کرده تا خود را به نماینده صلیب‌سرخ نشان دهیم. او نیز پس از مشاهده زندانی علامتی روی نام او می‌نهد؛ چند روز بعد بار دیگر ما را به زندان اوین بازگردانیدند و بدین ترتیب بود که روند رهاسازی زندانیان ملی‌کش سرعت گرفت و به آنجا رسید که در میانه شهریور ۱۳۵۶، هر اتاق بند ۴۰۱ اف فقط دو سه زندانی در خود داشت. دلتنگی‌های آن روزها هیچ‌گاه فروموش نمی‌شود.

علی پاینده در مرداد ۱۳۵۶ به اتفاق سعید آذرنگ از زندان آزاد شد و در میان استقبال شگفت‌انگیز مردم محل به میان خانواده‌اش بازگشت. شرح زندگانی پاینده در سال‌های زندان او همه خواندنی است اما یکی از بهترین و ارزنده‌ترین گفته‌های او در خاتمه «بر من چه گذشت» دیده می‌شود. آنجا که می‌گوید: «در اینجا «آنچه بر من گذشت» به پایان می‌رسد؛ اما آنچه ما در طول هفت سال پر فراز و نشیب پشت‌سر گذاشتیم می‌تواند تجربه‌ای باشد برای آیندگان و کسانی که قلبشان به عشق مردم و میهنشان در سینه‌هایشان به تپش درمی‌آید. مبارزه مقوله‌ای است ضمن اینکه جانبداری سیاسی و اجتماعی دارد، علم مخصوص به خود را هم می‌طلبد. نسل ما که من کمترین آن هستم، اگر نتوانستیم از توانایی‌های خود کمال بهره را ببریم، حداقل به این نتیجه رسیدیم که به اندازه کافی از دانش مبارزاتی لازم و بینش‌های منطبق با معیارهای جهانی برخوردار نبودیم. ای‌کاش معلمانمان داشتمی که به ما می‌آموختند مبارزه فقط سلحشوری و آرمان‌گرایی نیست، بلکه حلم است و صبوری است و ایستادگی و به‌کارگرفتن آموخته‌ها در راه ارتقا و اعتلای لحظه‌به‌لحظه دانسته‌ها و فعالیت‌ها. امید آنکه آیندگان آنچه را که ما نتوانستیم به سرانجام برسانیم، با آموختن از تجربه‌های مبارزان پیشین و توانایی‌های خود به سرانجام برسانند».

مردم

ترجمه، شرح و تفسیر رساله قدسیّه در یک کتاب

● «کوتاه‌نیش‌ت پاک؛ نخستین سخن در ژرف‌اندیشی: رساله قدسیّه» اثر صدرالمتألهین شیرازی ملاصدرا به‌تازگی با ترجمه جهان‌شاه ناصر ازسوی انتشارات مولی منتشر شده است. بعد از «اخگرها» اثر میرداماد و «تعلیقات» اثر ابن‌سینا، این سومین کتابی است که به قلم این مترجم آثار فلسفی به طبع می‌رسد. رساله قدسیّه از مؤلفات ارزنده و گمنام ملاصدرا به شمار می‌رود که موضوع آن حقیقت وجود ذهنی است. این رساله مشتمل بر سه مقاله است. «بحث درباره هستی و پیامدهای آن»، «سرشت چگونه با هستی شرح می‌شود؟» و «نسبت هستی به امور شایدهی» از جمله موضوعاتی است که در مقاله اول مطرح شده است. «درباره احکام هستی‌یابدی» و «هستی‌یابدی یکتا»، موضوعات مقاله دوم را تشکیل می‌دهد و مقاله سوم که از دو مقاله قبل مفصل‌تر و مشروح‌تر است مشتمل بر عناوینی چون «در اثبات هستی ذهنی»، «پیدایی سالیه‌ایی»، «نفی قیوام‌بخشی حلولی برای امور شایدهی»، «نفی قیوام‌بخشی صورت عقلی و خیالی»، «مثال نوری و صور عقلی قائم به نفس خویش»، «عین ثابت یا ماهیت کلی» و «تفاوت بین حصول آیه‌ای و حصول نفسی» است.

همان‌طوره‌که گفته شد موضوع رساله قدسیّه، «وجود ذهنی» است. از مختصات ترجمه این کتاب، شرح و نقد مترجم در دل متن کتاب است که در واقع با این شرح و نقد هم از صعوبت فهم مطلب کاسته می‌شود و هم خواننده مشتاقک به‌راحتی می‌تواند به فهم درست هر پاراگراف نایل آید. این کتاب تنها ترجمه رساله قدسیّه نیست بلکه شامل آرا و نظرات مترجم است که رساله را نقد می‌کند. از ادعاعات مترجم، نقد «درجا» و «بجایی» است که کل رساله را به چالش می‌کشد و مسلما اصحاب و ارباب علم فلسفه را وارد میدان این بحث دامنه‌دار می‌کند، به‌عنوان مثال، مقاله اول که عنوان «بحث درباره هستی و بی‌آمدهای آن» را یدک می‌کشد، قریب شش پاراگراف از کتاب را در بر می‌گیرد. پس از آن شرح و نقد مترجم با این مضمون ظاهر می‌شود: «ملاصدرا به زبان ساده‌تر می‌خواهد بگوید «جنس» با همان «دربدارنده برتر» در سرشت خویش، اشیایی را حمل می‌کند که از او جدایی‌ناپذیرند. جدایی‌ناپذیربودن شی از شئی حکایت از «هستی فرازمانی» آن دارد. نگاه برخی از اهل منطق به اصطلاحات منطق، نگاه ارسطویی است. آنها قواعد منطقی را به تجربه کشف کرده‌اند. کشف تجربی قواعد منطقی، از یک‌سو منطقی است و از سوی دیگر «اعتباری» که به معنای «بی‌اعتباری» است. این قواعد با تجربیات جدید می‌توانند تغییر کنند. ملاصدرا نیز از گزند این اعتبارات مصون نیست. همان‌طوره‌که ابن‌سینا از این خطا، به دور نبود... مترجم به شرح رساله ملاصدرا اکتفا نمی‌کند بلکه در مقام نقد کتف گفته‌های وی برمی‌آید. آنجا که ملاصدرا درباره «وجود حقیقت هستی در امور عینی» سخن می‌گوید، ضمن تصدیق این گزاره، می‌گوید: «...در اینکه حقیقت وجود»، «در (عالم) امور عینی» است، شکی وجود ندارد. پرسش اما این است چرا جناب ملاصدرا غیرممکن‌بودن حقیقت وجود را در «ذهن» مطرح می‌کند.

وجود ذهنی که موضوع اصلی این رساله است نیز زیر از سوی نقد مترجم نقد می‌شود. «ملاصدرا در ابتدای جمله خود به وجود و ماهیت وجود و «وجود ذهنی» می‌پردازد. این‌گونه‌که آن را بازتاب «حقیقت خارجی» یا به عبارتی از دید او «حقیقت خارج از ذهن» معرفی می‌کند. او نیز همانند بسیاری از پیشینیان و حکمای پس از خود از این نکته غفلت ورزیده که هم «ذهن» و هم «خارج از ذهن»، از آن حیث که در «زمان»‌اند از «حقیقت خارجی» یا «حقیقت واقعیّت» بهره‌ای ندارند. حقیقت هیچ شئی در زمان نیست... نگاهی به نخستین عبارت ملاصدرا در رساله مسائل قدسیه، شاهد مدعاست، با این تفسیر مترجم و نقد آشکار او بر ادعای ملاصدرا در رساله قدسیه، باید پرسید پس تکلیف حقیقت شئ چه می‌شود؟ در بخش دیگری از این شرح و نقد، او چاره راه را در آرای میرداماد می‌جوید: «میرداماد، موسوم به معلم سوم و استاد جناب ملاصدرا، این اصطلاح را چنان در «جای خود» به کار می‌برد که راه هر شانه‌ای را در «یکی‌دانستن حقیقت خارج با وجود خارج از ذهن» می‌بندد... هر شئیینی که «در زمان» رویت شود، خواه این شئ وجود ذهنی داشته باشد و خواه بهره‌مند از «وجود خارج از ذهن» گردد، مسبوق به «حقیقت خویش» است. حقیقت هر شئ «در زمان» نیست، بلکه «با زمان» است».

اما مراد از وجود ذهنی چیست؟ نزد ملاصدرا «شئ خارج از ذهن»، پس از دیده‌شدن توسط انسان وجودی ذهنی می‌یابد که این وجود ذهنی از کلیت و عمومیتی برخوردار است. از نظر مترجم کتاب، ملاصدرا نیز در پیروی از پیشینیان در تعریف وجود ذهنی از حقیقت وجود تعریفی ارائه می‌دهد که بی‌نسبت با شئ خارج از ذهن قابل درک نیست.

رساله قدسیّه
صدر المتألهین شیرازی
ملاصدرا
ترجمه: جهان‌شاه ناصر
ناشر: مولی
قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان

